



امامت از دیدگاه زیدیه و امامیه

پدیدآورده (ها) : شفق خواتی، محمد

ادیان، مذاهب و عرفان :: پژوهشنامه حکمت و فلسفه اسلامی :: بهار 1386 - شماره 21
از 93 تا 114

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/271396>

دانلود شده توسط : رقیه کیخا

تاریخ دانلود : 30/09/1394

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

امامت از دیدگاه زیدیه و امامیه*

محمدشفاق خواتی**

چکیده

دو فرقه شیعی امامی و زیدی، علاوه بر آنکه اشتراکات مهمی در مورد مسئله امامت دارند، مثل منصوص بودن امامت و اختصاص امامت و خلافت به اهل بیت علیهم السلام، تفاوت‌های ایشان نیز قابل توجه است. آنچه در نوشتار ذیل آمده است، گزارشی از دیدگاه دو عالم زیدی (ابوزید علوی) و امامی (ابن قبه رازی) در قرن چهارم هجری درباره امامت است. ابوزید علوی در کتاب *الانشاهد*، ضمن طرح دیدگاه زیدیه در مورد امامت، اعتراضات زیادی را بر دیدگاه امامیه در مورد این موضوع وارد نموده است. ابن قبه رازی با نوشتن کتاب *نقض کتاب الانشاهد*، به اعتراضات ابوزید علوی پاسخ داده و به دفاع از موضع امامیه پرداخته است. گزارش ذیل براساس مطالبی است که مرحوم شیخ صدوق در *کمال الدین* از کتابهای ایشان آورده‌اند.

واژه‌های کلیدی: اهل بیت علیهم السلام، امامت و خلافت، امامیه، زیدیه، مهدویت، غیبت، تقیه، بداء، شیخ صدوق، ابوزید علوی، ابن قبه رازی.

تاریخ تأیید: ۸۵/۰۷/۲۳

* تاریخ دریافت: ۸۵/۰۶/۱۴

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد رشته مذاهب اسلامی مدرسه عالی امام خمینی رحمه الله، قم.

اندیشه «منصوص بودن امامت» و اعتقاد به وجود نص بر امامت اهل بیت علیهم السلام نقطه پیوندی است که زیدیه و امامیه را تحت عنوان عام «شیع» قرار می‌دهد. اما تلقی این دو فرقه شیعی از نص بر امامت متفاوت است. از نظر امامیه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صریحاً دوازده نفر از عترتش را به عنوان ائمه بعد از خود معرفی نموده است؛ اما از دیدگاه زیدیه، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به صورت عام به امامت عترتش نص فرموده که منظور از عترت نیز همه فرزندان فاطمه علیها السلام (حسینی و حسینی) هستند.

بنابراین، اولین شرط امامت از دیدگاه زیدیه این است که امام باید فاطمی باشد. علاوه بر این، منتخب مردم بودن، اقدام به جهاد و قیام مسلحانه، امر به معروف و نهی از منکر، شجاعت، تقوا و عالم بودن، از دیگر شروط امامت نزد زیدیه به شمار می‌رود. مجموعه این شروط همان مفهوم شعار «الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله» را تشکیل می‌دهد.

در مجموع، اختلاف زیدیه و امامیه در باب امامت همسنگ اشتراکشان در این مقوله است. یک نکته اساسی که از این تفاوت دیدگاه به دست می‌آید این است که برخی فرق و علمای زیدی «مهدویت» را انکار می‌کنند. چون به عقیده ایشان، اعتقاد به لزوم قیام و پرداختن به جهاد و امر به معروف و نهی از منکر به صورت آشکار از سوی امام، جایی برای اعتقاد به امام غائب باقی نمی‌گذارد. یکی از علمای زیدی که به شدت با اعتقاد به «مهدویت» و «غیبت امام عصر (عج)» مخالف است، ابوزید علوی (م قرن چهارم هجری) است که مقاله حاضر به گزارش عقاید وی در باب امامت و مهدویت می‌پردازد. این شاید از لطایف روزگار باشد که علی‌الظاهر مسئله مهدویت در میان عامه و خاصه اجماعی به نظر می‌رسد و احادیث آن در کتب فرقین خودنمایی می‌کند. بالاتر از این، طبق بررسیهای انجام شده، اکثر ادیان و مذاهب و بیشتر اقوام و ملل دنیا در انتظار منجی و مصلحی بر سر می‌برند و حتی در مانویت و شینتو نیز اعتقاد به ظهور منجی و مصلح وجود دارد؛ حال آنکه از دیدگاه بعضی از پیروان یک فرقه شیعی (زیدیه) اعتقاد به چنین مصلح غائبی معقول نمی‌نماید. جالب‌تر آنکه برخی بدون کوچک‌ترین بررسی، وقتی به مبحث مهدویت می‌پردازند، صرفاً به این دلیل که زیدیه از فرق شیعی است، اعتقاد آنها به مهدی موعود (عج) را قطعی فرض می‌کنند.

البته ناگفته نباید گذاشت که همه زیدیها با اعتقاد به مهدویت مخالف نیستند و تعدادی از علمای زیدی به این بحث پرداخته‌اند. بعضی از علما و ائمه زیدی درباره مهدی موعود (عج) اشعار و مدایحی دارند و نیز در برخی منابع زیدی روایاتی در مورد مهدی موعود (عج) نقل شده و از شخص زید بن علی علیه السلام احادیثی را در این زمینه روایت نموده‌اند. در مورد بعضی از ائمه زیدیه نیز ادعای

طرح

سال ۱۳۸۶ - شماره ۲۱ - خرداد

مهدویت مطرح شده است.^۱ با این همه، بحث مهدویت در میان زیدیه بسیار کمرنگ است و جایگاه مهمی برای آن در اعتقادات زیدی نمی‌توان یافت. در بسیاری از منابع کلامی زیدی، و منابعی که در مورد امامت نوشته‌اند، هیچ اشاره‌ای به مسئله مهدویت نشده است. از میان زیدیه آنانی که به مهدویت اعتقاد دارند، فرد خاصی را به عنوان مهدی نمی‌شناسند و حتی از نظر ایشان مشخص نیست که مهدی (عج) از نسل امام حسن علیه السلام است یا از نسل امام حسین علیه السلام.

در میان زیدیانی که به مهدویت معتقداند، فقط این مسئله مورد اتفاق است که مهدی موعود (عج) از نسل فاطمه زهرا علیها السلام خواهد بود، اما بیش از این چیزی مشخص نیست.

به هر حال، در نوشتار حاضر ما به بررسی اعتقاد زیدیه در باب امامت و مقایسه آن با دیدگاه امامیه خواهیم پرداخت. اساس کار ما اعتراضات ابوزید علوی (از علمای زیدیه در قرن چهارم هجری) و جوابهای ابن‌قبة رازی (از علمای امامیه در قرن چهارم هجری) است. شیخ صدوق رحمته الله در نیمه اول کتاب *کمال‌الدین و تمام النعمه*، پس از ذکر چند اعتراض از سوی زیدیه بر امامیه و پاسخ آن اعتراضات، به نقل و گزارش کتاب *نقض کتاب الاشهاد*، نوشته ابن‌قبة، می‌پردازد که پاسخ ایرادات کتاب *الاشهاد* ابوزید علوی است. مجموعه این اشکالات و جوابها اعتقاد کلی زیدیه را در باب امامت و نیز تفاوت دیدگاه زیدیه و امامیه را به خوبی روشن می‌نماید.

سؤالی که در بدو امر به ذهن می‌رسد این است که چرا مرحوم صدوق رحمته الله معظم مباحث مقدماتی خود در کتاب *کمال‌الدین* را به اعتراضات زیدیه و پاسخ آنها اختصاص می‌دهد.

علت این امر همان است که پیش‌تر گفته آمد، و آن اینکه هدف شیخ صدوق رحمته الله اثبات غیبت مهدی موعود (عج) و رد شبهات در باب مهدویت است، و از مهم‌ترین معترضان در این مسئله زیدیه است که پذیرش وجود امام پنهان در پشت پرده غیبت برای آنان سنگینی می‌نماید. شیخ صدوق رحمته الله خود - پس از ذکر اعتراضات زیدیه و پاسخ آنها - می‌نویسد:

و اما ذکرنا هذه الفصول في أول کتابنا هذا لأجلها غاية ما يتعلق بها الزيدية وما رد عليهم، و هي اشد الفرق علينا.^۲

جمله اخیر (و هي اشد الفرق علينا) نشانه اهمیت دیدگاه زیدیه از نظر مرحوم صدوق رحمته الله در باب امامت و به ویژه مسئله غیبت است. یعنی از دیدگاه مرحوم صدوق رحمته الله دیدگاه زیدیه و اعتراضات آنها بسی سنگین‌تر از دیدگاه اهل سنت در باب مهدویت و عموماً درباره مسئله امامت است.

ما مجموعه این اشکالات و نیز پاسخها را البته با ترتیب متفاوت با ترتیب *کمال‌الدین* بررسی خواهیم کرد. چه بسا چند اشکال را در قالب یک اشکال و در مواردی نیز یک اشکال را به چند

بخش مجزا تقسیم نموده‌ایم تا ترتیب موضوعی روشن‌تر به دست آید. بنابراین، ترتیب مباحث در این نوشتار، با اصل کتاب متفاوت است. در ضمن، علاوه بر مباحث **نقص کتاب الاثهاد**، اعتراضات دیگر زیدیه را که شیخ صدوق رحمته متذکر شده‌اند، با این مباحث در آمیخته‌ایم.

محورهای بحث و تفاوت دیدگاه زیدیه و امامیه را براساس مجموعه ذکر شده، در موارد ذیل می‌توان عنوان کرد:

۱. آیا امامت مربوط به همه عترت است یا برخی از عترت؟ در صورتی که فقط عده‌ای از عترت مستحق و صالح برای امامت باشند، آن عده چه کسانی هستند؟ فرزندان فاطمه علیها السلام؟ فرزندان حسین علیه السلام یا...؟

۲. وجه حقانیت و مشروعیت امامت امیرالمؤمنین علیه السلام چیست؟ آیا نص خاص در مورد ایشان وجود دارد و یا اینکه وی نیز جزء عترت و بنابراین مشمول نص عام است؟

۳. مباحثی چون علم غیب در مورد ائمه علیهم السلام مسئله بدهاء و...

۴. شروط امامت و مباحثی از قبیل جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، آشکار یا پنهان بودن امام، تقیه و مسئله مهدویت، و مباحث جزئی دیگر که در ضمن بحث بدانها اشاره خواهد شد.

۱. نقطه توافق

ابوزید علوی سخن خود را با اشاره به نقطه توافق زیدیه و امامیه شروع می‌کند و می‌گوید آنچه مورد وفاق زیدیه و امامیه است این است که: حجت و امام از فرزندان فاطمه علیها السلام است؛ و دلیل آن فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که طبق اجماع همگان حضرت در «حجه الوداع» و نیز روزی که برای نماز بیرون آمدند و در حالی که مریض بودند و آن مریضی نیز به رحلت حضرت متصل بود، فرمودند:

ایها الناس! قد خلفت فیکم کتاب الله و عترتی ألا إیهاما لن یفترقا
حق یردا علی الحوض، ألا و إیکم لن تضلوا ما استمسکتکم بهما.

۲. موارد اختلاف

ابوزید موارد اختلاف زیدیه و امامیه را در مسئله امامت در قالب اعتراضاتی بر دیدگاه امامیه بیان می‌کند. اعتراضات زیدیه بر امامیه طبق بیان ابوزید به قراری است که ذیلاً گزارش می‌شود:

۱ - ۲. «عترت» کیست؟

از نگاه ابوزید، امامیه در مسئله عترت با اجماع مخالفت ورزیده‌اند، چون امامت را در یک شاخه (بطن) از عترت منحصر نموده و آن را برای سایر عترت جایز نمی‌دانند و در هر عصر امامت را به فردی از همین نسل خاص محدود کرده‌اند. اما از نظر زیدیه امامت برای همه عترت جایز است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را به برخی از عترت اختصاص ندادند.

دلایلی که برای جواز امامت برای همه عترت از سخنان ابوزید به دست می‌آید عبارت است از:
 ۱. عترت در لغت به معنای ذریه و فرزندان شخص است که به پدرشان نسبت داده می‌شوند.^۲ اما در مورد فرزندان فاطمه علیها السلام می‌دانیم که به پیامبر صلی الله علیه و آله منسوب‌اند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پدر و «عصبه» آنها محسوب می‌شود.

۲. خداوند با آیه «واعتصموا بحبل الله جميعاً» همه امت (خاصه و عامه) را مورد خطاب قرار داده است، و پس از آن از عامه رو می‌گرداند و به خاصه خطاب می‌کند: «ولكن منكم امة يدعون الى الخير»، تا اینکه به خاصه می‌فرماید: «كنتم خير امة اخرجت للناس». در این آیات خداوند ابتدا فرزندان ابراهیم علیهم السلام را به صورت عام مخاطب قرار می‌دهد و این خطاب سایر انسانها را شامل نمی‌شود. سپس فرزندان مشرک ابراهیم علیهم السلام خارج می‌شوند و فقط فرزندان مسلمان تحت خطاب باقی می‌مانند. سرانجام خطاب نهایی با عترت است و آنها اختصاص به خطابه‌های اخیر خداوند دارند [و عترت نیز همان‌گونه که گفته شد، فرزندان فاطمه علیها السلام به طور عموم است].

۳. مراد از «عبادنا» در این آیه: «ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا» عترت طاهره، یعنی فرزندان فاطمه علیها السلام است.

از نظر ابوزید، امامیه برای اختصاص امامت به برخی از عترت و نفی آن از برخی دیگر، دلیل معتناهی جز خرافاتی مثل علم غیب و وراثت اقامه نکرده‌اند. اگر وراثت دلیل امامت باشد، «مغیریه» نیز برای فرزندان امام حسن علیه السلام وراثت را دلیل امامت می‌دانند. پس فرق امامیه با مغیریه چیست؟

ادعا و اشکال دیگری که ابوزید مطرح می‌کند این است که: امامیه می‌پندارد امر امامت در میان همه بنی‌هاشم است! در حالی که به اجماع زیدیه و امامیه، پیامبر صلی الله علیه و آله امت را به امامت عترت خود دعوت و هدایت نمودند، و آنانی که از بنی‌هاشم از ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله نیستند، جزء عترت به حساب نمی‌آیند، اگرچه از نظر ولادت از بنی‌هاشم باشند. اگر امامت برای سایر بنی‌هاشم غیر از فرزندان فاطمه علیها السلام جایز باشد، برای بنی‌عبدمناف نیز جایز خواهد بود و اگر برای بنی‌عبدمناف جایز باشد، برای سایر فرزندان قصی نیز جایز است و...!

پاسخ

جواب ابن‌قبه در مورد اختصاص امامت به نسل حسین بن علی علیه السلام این است که طبق بیان رسول اکرم صلی الله علیه و آله، آنکه از میان عترت حجت دانسته می‌شود و صلاحیت امامت دارد، دارای ویژگی‌هایی است و آن اینکه هیچ‌گاه از کتاب خدا جدا نمی‌شود و متمسکان به آن دو به گمراهی

نمی‌افتند. براساس عقل، کسی از کتاب جدا نمی‌شود که عالم به کتاب خدا و آگاه به ناسخ و منسوخ، عام و خاص و سایر مسائل قرآنی باشد. حجت باید جامع علوم دین، معصوم و مؤتمن بر کتاب خدا باشد تا بتوان به سخنان او در موارد متنازع فیه تمسک کرد. اگر زیدیه در میان ائمه‌شان کسی را با این صفات سراغ دارند، ما تابع آنان می‌شویم.

اما اینکه گفته شد امامیه با اجماع مخالفت ورزیده‌اند، باید گفت که اجماع سابق وجود نداشته تا امامیه با آن مخالفت کرده باشد، مگر اینکه مخالفت امامیه با زیدیه مخالفت با اجماع تلقی شود، و در این صورت امامیه نیز می‌تواند عین همین نسبت را به زیدیه بدهد. علاوه بر این، باید پرسید: خود زیدیه چرا امامت را در نسل امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام منحصر نموده‌اند و برای بقیه عترت جایز نمی‌دانند؟ هر جوابی که زیدیه داد، ما همان جواب را برای خود زیدیه می‌آوریم.

سخن زیدیه در تفسیر عترت نه با عقل سازگار است، نه با کتاب، نه با اخبار و نه با قواعد لغوی. در لغت عترت به معنای «عمو»، «پسرعمو» و الاقرب فالاقرب از آنهاست. ولی زیدیه بدون دلیل عترت را به معنای «فرزندان دختر از ابن‌عم» گرفته‌اند که در این ادعا منحصر به فرد هستند و هیچ دلیلی، برهان عقلی، خبر و یا ثبوت در تأیید این مدعای خود ندارند.

اما استشهاد زیدیه به آیات قرآن صرفاً ادعاست نه دلیل. تأویل زیدیه از آیاتی که ذکر شد، تأویلی بدون برهان و همانند تأویل مخالفان هر دو فرقه (اهل سنت و مرجئه) است که آیه «کتتم خیر امت...» را در شأن همه علمای امت می‌دانند. هر جوابی که زیدیه به تأویل این آیه در برابر اهل سنت دادند، ما نیز همان جواب را از آیه «ثم اورثنا...» برای زیدیه می‌گوییم.

اما اینکه گفته شد وراثت یکی از دلایل امامیه بر اثبات امامت ائمه آنهاست و در این صورت با «مغیریه» تفاوتی ندارند، باید گفت که دلیل امامیه بر اختصاص امامت به برخی از عترت این است که امامت فقط برای افضل ثابت است و زیدیه خود نیز به این سخن اعتراف دارند. وقتی این مسئله ثابت باشد، باید گفت که در هر عصر افضل بیش از یک نفر نیست.

اما تفاوت ما با مغیریه واضح و آشکار است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با دلیل آشکار امامت امام حسن و نیز امامت امام حسین علیه السلام را بیان نموده‌اند، و اگر امام حسن علیه السلام بعد از خود به امامت فرزندش وصیت می‌کرد، با وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کرده بود. علاوه بر این، در افضلیت امام حسین علیه السلام بر حسن بن حسن تردیدی نیست. از دید امامیه و زیدیه امام آن است که با حلال و حرام الهی آشنا و عالم به کتاب خداوند باشد، ولی حسن بن حسن در تأویل قرآن و تشخیص حلال و حرام بصیرت کافی نداشت.

در باب علم غیب ائمه که زیدیه زیاد داد سخن می‌دهند و اشکال می‌گیرند نیز باید گفت: علم غیب را جز خداوند کسی نمی‌داند و کسی جز کافر و مشرک علم غیب ادعا نمی‌کند. دلیل ما بررسی امامت فهم و... است نه علم غیب.

اما اینکه گفته شد به ادعای امامیه، امامت در میان همه بنی‌هاشم است و زیدیه آن را رد می‌کند، باید گفت: امر امامت با اجماع ما و شما ثابت نمی‌شود، بلکه باید با دلیل و برهان ثابت شود. دلیل زیدیه بر این ادعا که اجماع بین ما و آنها در مورد امامت امام علی علیه السلام و حسین علیه السلام است چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله ذریه‌شان را نام نبردند، بلکه فرمودند امر امامت در عترت من است. زیدیه بدون دلیل به برخی از عترت روی آوردند. اما دلیل امامیه بر امامت دوازده نفر خاص، روایاتی است که اسلاف ما نقل نموده‌اند و به حسین بن علی علیه السلام منتهی می‌شود و از آن حضرت به بعد نیز ائمه ما هر کدام به امام بعد از خود نص نموده‌اند. علاوه بر این، استدلال ما بر صحت امامت اینها و نه بقیه عترت معاصرشان، علم و فضل آنهاست که دوستان و دشمنان علوم آنها را حمل نمودند و علمشان در شهرها پخش شده و در نقلها معروف است، و مگر نه این است که امام از مأموم و تابع از متبوع با علم و فضل باز شناخته می‌شود؟

اما در جواب اینکه گفته شد اگر امامت برای همه بنی‌هاشم جایز باشد، برای بنی‌عبدمناف و... نیز جایز خواهد بود، باید گفت که کسی با قرابت مستحق امامت نمی‌شود؛ بلکه کسی مستحق آن می‌گردد که از علم و فضل بهره‌مند باشد و امر امامت با نص و توقیف اثبات می‌شود. در مورد آیه «وکنتم خیر امه» و «ثم اورثنا...» نیز همان طور که قبلاً اشاره شد، ما قبول داریم که این آیات در شأن عترت علیه السلام است، اما دلیل زیدیه بر اختصاص این آیات به فرزندان حسن و حسین علیه السلام چیست؟ معتزله و سایر فرق در تأویل این آیات با شما نزاع دارند. اما دلیل امامیه بر اختصاص آنها به برخی از عترت، نصوص و روایات است.

۲ - ۲. امامت امام علی علیه السلام

ابوزید در مورد اثبات امامت امام علی علیه السلام می‌گوید علی علیه السلام اگرچه از عترت نیست، ولی با نصوص روز غدیر که مورد اجماع است، حسابش از سایر عترت و اقربا جدا می‌شود.

پاسخ

نصوص روز غدیر صحیح است، اما اینکه شما عترت بودن امیرالمؤمنین علیه السلام را انکار می‌کنید بسیار عجیب است. از نظر لغت عمو و پسر عمو جزء عترت است. خود این سخن شما در مورد انکار عترت بودن امیرالمؤمنین علیه السلام سر از تناقض در مدعیات و اعتقادات شما در می‌آورد. چون از یک طرف شما می‌گویید پیامبر صلی الله علیه و آله امام علی علیه السلام را خلیفه خود در میان امت قرار داد و

نیز می‌گویید پیامبر ﷺ قرآن و عترت را خلیفه خود در میان امت قرار داد. از سوی دیگر می‌گویید امیرالمؤمنین ﷺ از عترت نیست. اگر آن حضرت از عترت نیست، پس نباید خلیفه پیامبر ﷺ باشد. مگر اینکه گفته شود عترت پس از شهادت امیرالمؤمنین ﷺ خلیفه قرار داده شد! ولی سخن درست این است که عترت با کتاب از همان آغاز با هم خلیفه قرار داده شده بودند و امیرالمؤمنین ﷺ نیز جزء عترت است.

۳-۲. اختلافات درون فرقه‌ای امامیه

خرده‌گیری دیگر زیدیه بر امامیه که ابوزید آن را دلیل بطلان مذهب امامیه می‌داند، وجود اختلاف درون فرقه‌ای در امامیه است:

امامیه در دین خود اختلاف دارند. برخی مجسمه، برخی قائل به تجرد توحید، برخی قائل به تناسخ، برخی قائل به وعید، برخی منکر وعید و معتقد به «قدر» و برخی قائل به «بداء» و... هستند. هر فرقه‌ای به زعم خود رجال ثقه‌ای دارند که از ائمه‌شان برای آنها چیزی را که به آن تمسک می‌کنند نقل می‌نمایند.

عامل این اختلافات امامیه، یا ائمه ایشان هستند، یا اختلافات از ناحیه کسانی است که اخبار امامت را نقل نموده‌اند و یا اینکه این اختلافات نشأت گرفته از نفس خودشان است و از این سه صورت نمی‌تواند خارج باشد. در صورت اول باید گفت امام کسی است که عامل وحدت کلمه باشد نه سبب تفرقه. در صورت دوم نیز جای اعتماد به راهب‌های اثبات امامت از سوی امامیه باقی نمی‌ماند. اگر هم اختلافات زاینده نفس خود امامیه باشد، به امام چه نیازی دارند؟ امام که باید آنها را از تفرقه باز می‌داشت، در اینجا هیچ اقدامی نکرده است تا جلوی تفرقه را بگیرد. این خود دلیل عدم وجود امام و علم غیب اوست؛ چه اگر امام موجود می‌بود و غیب می‌دانست، نباید شیعه خود را به حال خودشان رها می‌کرد.

فرق امامیه همدیگر را تکفیر می‌کنند و با تکذیب یکدیگر از هم برائت می‌جویند. «خطابیه» امامت را برای جعفر بن محمد ادعا می‌کنند که از طریق وراثت و وصیت از پدرش به او رسیده است و در این ادعا با امامیه موافق است. اما آنان قائل به توصیف امامت در او و معتقد به رجعت او هستند.

«شمطیه» امامت را برای عبدالله بن جعفر بن محمد از طریق وراثت و وصیت ادعا دارند. «فطحیه» از راه وصیت و وراثت مدعی امامت اسماعیل بن جعفر هستند. گروهی نیز بر موسی بن جعفر ﷺ توقیف نموده و منتظر رجعت او هستند.

اگر امامت با وراثت و وصیت و بدون دلیل مورد وفاق برای کسی جایز باشد، مغیریه در ادعای خود محق‌تر هستند؛ چون همگان در امامت حسن بن علی ﷺ با آنها اجماع دارند که امامت با

طریق

تاریخ انتشار: ۱۳۸۶

وراثت و وصیت از پدرش به او رسیده است. مغیریه پس از امام حسن علیه السلام امامت در میان عترت را نپذیرفتند، چون همه اجماع دارند که امام حسن علیه السلام امامت را به معاویه واگذار کرد.

پاسخ

طعن به اختلاف همان طعن براهمه به اسلام است. چنان که گذشت، امامت در نزد امامیه با نص، ظهور فضل و علم به دین با اعراض از قیاس و اجتهاد در فرائض سمعیه و فروعات آن اثبات می‌شود.

اما در باب اختلاف شیعه باید گفت: اختلافات امامیه از ناحیه کذابین است که گاهی در میان امامیه پیدا می‌شوند و خود را فریب می‌دهند. اسلاف ایشان گروهی با ورع و اجتهاد و دارای سلامت نفس بودند، اما اینان اصحاب نظر و تمییز نبودند و هرگاه فرد ظاهرالصلاحی را می‌دیدند که خبری نقل می‌کند، به آن خوش گمان بودند و آن را قبول می‌کردند. وقتی این اخبار زیاد شد، آنان به ائمه خود شکایت بردند و ائمه آنها را به قبول آنچه مورد وفاق بود امر نمودند. اما آنها طبق عادت خود رفتار کردند و دستورهای ائمه علیهم السلام را نادیده گرفتند. پس خیانت از ناحیه ایشان بود نه ائمه علیهم السلام. امامان نیز بر همه این اشتباهات واقف نبودند؛ چون امام علم غیب نمی‌داند و همانا عبدالصالح خداست که آگاه به کتاب و سنت است و از اخبار شیعه خود فقط چیزی را که به او می‌رسد می‌داند.

در مورد عدم اعتماد به راههای اثبات امامت و طرق نقل روایات نیز باید گفت امامت برای امامیه با تواتر نقل می‌شود که کذبی در آن راه ندارد. باید اضافه کرد که اگر ابوزید عامل اختلاف را در یکی از آن سه صورت مذکور می‌داند، اختلافات موجود در عالم اسلام و امت اسلامی به صورت عام نیز نباید از این سه صورت خارج باشد. زیدیه برای این پرسش چه جوابی دارند؟ در مورد وجوب جلوگیری از تفرقه از ناحیه امام نیز باید عین همین مسئله را در مورد همه عترت جاری بدانیم، بلکه در مورد همه امت باید همین سخن را گفت؛ چرا عترت برای بیان همه حقایق تلاش نکردند، و جلوی اختلافات را نگرفتند؟ اگر گفته شود که عترت حق را به خوبی بیان کردند، اما امت نپذیرفتند و به هواهای خود عمل کردند، همین سخن را در مورد امامیه نیز می‌توان گفت.

در مورد تکفیر فرق امامیه از سوی یکدیگر نیز باید گفت که وضعیت مسلمانان در کل همین است که همدیگر را تکفیر می‌کنند. اگر این وضعیت امت از نظر زیدیه ضربه‌ای به نبوت نمی‌زند، وضعیت امامیه نیز ضرری به امامت نمی‌رساند، زیرا نبوت اصل و امامت فرع آن است و وقتی اصل را پذیرفتیم، نباید به فرع طعنه وارد کنیم.

درباره ادعای «خطابیه» باید گفت: امامت با موافقت موافق و مخالفت مخالفی اثبات و نفی نمی‌شود، بلکه با براهین حقه اثبات می‌شود. خطابیه غالی هستند و امامت را با غلو نسبتی نیست. می‌دانیم که جعفر بن محمد علیه السلام رحلت نمودند. همان‌گونه که شما توقیف سبائیه بر امیرالمؤمنین علیه السلام را جایز نمی‌دانید، ما نیز توقیف خطابیه بر جعفر بن محمد علیه السلام را جایز نمی‌دانیم.

تفاوت امامیه با دیگر فرق نیز آشکار است: مذهب فطحیه باطل است، چون اسماعیل قبل از پدرش مرد و مرده نمی‌تواند خلیفه زنده باشد. اما قرامطه اسلام را حرف به حرف نقض نمودند و با ابطال شریعت به سفسطه روی آوردند و نیازی به پاسخ دادن دعاوی متناقض و فاسد آنان نیست.

تفاوت ما با دیگر فرق نیز در این است که ناقلان اخبار و حمله آثار امامیه شهرها را پر کرده‌اند و به تواتر علم حلال و حرام را از ائمه خود نقل نموده‌اند و امامت را نیز با اخبار روایات معروف از وصیت امام قبلی به امام بعدی ثابت می‌کنند. اخبار امامیه در همه بلدان نزد علمای امامیه مروی و محفوظ و همواره قابل دسترس است. اما اخباری را که این فرق مدعی هستند کسی شناخته و نشنیده است. از این‌گونه ادعاها هیچ کسی عاجز نیست. اگر این دعاوی اخبار امامیه را باطل کند، ادعای براهمه نیز اخبار مسلمانان را باطل خواهد کرد.

ادعای متوقفان بر امام کاظم علیه السلام نیز به همان دلیل پیش‌تر ذکر شده باطل است و ادعای امامت برای محمد بن علی ... نیز چون پیش از پدرشان مرده‌اند باطل می‌شود و مرده نمی‌تواند وصی و وارث زنده باشد.

ابوزید اختلافات فرقه‌ای دیگری را به تفصیل ذکر می‌کند و می‌گوید که هر فرقه‌ای امامت را برای فرد مورد نظر خود از طریق وراثت و وصیت و علم غیب اثبات می‌کنند و خرافاتی می‌بافند. از آنجا که مدعی وراثت و وصیت زیاد است، باید دعاوی همه آنها را باطل دانست؛ زیرا نمی‌توان سخن یکی را قبول و سخن دیگری را رد کرد.

جواب ابن‌قبه به صورت خلاصه این است که اگر امامت با کثرت مدعیان آن باطل باشد، نبوت نیز باطل می‌شود، چون مدعیان زیاد داشته است. اما در باب ادله اتفاقی در مورد امامت و حقانیت مغیریه که ابوزید بدان اشاره کرده باید گفت: اگر حق بدون دلیل متفق علیه اثبات نشود، اولین مذهبی که باطل است زیدیه است، چون دلایل زیدیه مورد وفاق نیست. اما آنچه از مغیریه نقل کرده‌اند چیزی است که از یهود گرفته شده است؛ چون یهود احتجاج می‌کند که ما با مسلمانان در مورد نبوت حضرت موسی علیه السلام اتفاق و در مورد نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله اختلاف داریم.

۴- ۲. ائمه علیهم السلام و علم غیب

یکی از اعتراضات ابوزید که مکرراً مطرح می‌کند این است که امامیه برای ائمه خود علم غیب اثبات می‌کنند، در حالی که علم غیب اختصاص به خداوند دارد.

جواب این قبه در موارد متعدد این است که امامیه چنین اعتقادی ندارند و از دید امامیه هر کس معتقد به علم غیب دانستن ائمه باشد، از اسلام خارج شده و به خداوند کفر ورزیده است.

۵- ۲. مسئله بداء

ابوزید علوی مدعی است که در میان امامیه احدی نیست مگر اینکه معتقد به «بداء» است. ابن‌قبة می‌گوید فقط مغیریه به بداء معتقدند و از نظر ما کسی که بگوید برای خداوند با احداث رأی و علم مستفاد بداء حاصل می‌شود، به خداوند کفر ورزیده است.

۶- ۲. ویژگیها و شرایط امامت

از مسائلی که ابوزید به عنوان شرط اساسی امامت مطرح می‌کند (و اساساً یکی از پایه‌های امامت را از نظر زیدیه تشکیل می‌دهد)، مسئله امر به معروف و نهی از منکر و اقدام عملی به جهاد است. درست است که امام باید از میان عترت باشد، اما علاوه بر آن کسی از عترت شایستگی امامت می‌یابد که دست به شمشیر برد و به جهاد و امر به معروف و نهی از منکر بپردازد. از نظر ابوزید (و عموماً زیدیه) افرادی از عترت که به جهاد نپردازند، هر چند بسیار فاضل، عالم و عابد باشند، لیاقت امامت ندارند؛ چون این امور نافله‌اند، ولی جهاد فریضه است که تارک آن نمی‌تواند امام باشد.

جواب ابن‌قبة در این مورد این است که اگر کثرت جهاد دلیل جواز امامت باشد، باید امام حسین علیه السلام مستحق‌تر از امام حسن علیه السلام نسبت به امر امامت باشد، چون امام حسن علیه السلام با معاویه صلح نمود، ولی امام حسین علیه السلام تا دم‌شهادت به جهاد مشغول بود.

علاوه بر این، ما فضل جهاد و فریضه بودن آن را انکار نمی‌کنیم، لکن می‌دانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا اعوان و انصار پیدا نکردند به جهاد نپرداختند. امام علی علیه السلام نیز عین همان روش پیامبر صلی الله علیه و آله را داشتند. امام حسن علیه السلام نیز تصمیم به جهاد گرفت، ولی وقتی که دید کسی او را یاری نمی‌کند، خانه‌نشینی را انتخاب نمود. پس جهاد زمانی واجب است که اعوان و انصاری وجود داشته باشد.

افزون بر این، فرد آگاه افضل از مجاهد بی‌خبر است و همه عقول بر این اجماع دارند. هر کسی که دست به شمشیر برد، لزوماً عالم به شرایط و کم و کیف جهاد نیست و احکام جهاد را نمی‌داند. هر کسی نمی‌داند که جهاد کی واجب می‌شود، کی باید ترک شود، با مردم چگونه برخورد کند و درباره خونها و اموال و نوامیس چه وظیفه‌ای دارد.

ما از زیدیه می‌خواهیم که یک نفر از عترت را به ما نشان دهند که تشبیه و جبر را از خداوند نفی کند و قیاس و اجتهاد را در احکام سمعی به کار نیندازد تا ما با او به جهاد و امریه معروف و نهی از منکر بپردازیم. جهاد و امر به معروف به اندازه توان واجب است و تکلیف مالایطاق و تعزیر به نفس صحیح نیست. در حالی که خروج جماعت اندکی که فنون جنگ را هم نمی‌داند، در برابر عده کثیری که چند برابر است و خون آنها را هم مباح می‌دانند، خود تعزیر به نفس است.

۷ - ۲. مسئله تقیه

یکی از اشکالات ابوزید بر امامیه این است که چرا ائمه شما از مسترشدین خود مستتر و پنهان هستند. اگر دلیل آن تقیه بر نفس است، باید تقیه برای مسترشدین و مأمومین جایزتر باشد و نباید به امام خود مراجعه کنند (که رجوع به او مخالف تقیه است).

جواب این‌قبه این است که ائمه ما به خاطر خوف بر نفسشان از سوی ستمگران، مستور هستند، نه اینکه از مسترشدین خود پنهان شده باشند. اما جواز تقیه در مورد مأمومین، اگر مراد این باشد که مأموم در صورت خوف بر نفس از سوی ظالمی می‌تواند تقیه کند، امامیه آن را جایز و در مواردی واجب می‌دانند؛ اما اگر مراد این باشد که مأموم به دلیل تقیه می‌تواند معتقد به امامت امامش نباشد، سخنی بی‌معنا و ناصحیح است؛ چون بر قلوب تقیه‌ای نیست و جز خداوند کسی نمی‌داند که در قلبها چیست، و با وجود اخبار در مورد لزوم مراجعه به امام و در صورت نبودن عذر نمی‌توان قلباً تقیه کرد.

۸ - ۲. مسئله وجوهات شرعیه

اشکال دیگر ابوزید این است که اگر تقیه برای ائمه واجب است، چرا امامان امامیه در گرفتن اموال از مردم تقیه نمی‌کنند. مگر نه این است که آنان به بهانه تقیه مال و دارایی مردم را جمع می‌کنند؟ این اهل باطل‌اند که به دنبال مال و منال دنیا هستند، زیرا متمسکان به کتاب خدا از کسی اجر نمی‌خواهند. ابوزید به آیات زیر استشهاد می‌کند: «اتبعوا من لا یسألکم اجرأ»^۴ و «ان کثیراً من الأخبار و الرهبان لیأکلون اموال الناس بالباطل و یصدون عن سبیل الله»^۵.

از نظر او در مجموع، ائمه امامیه در جمع اموال تقیه ندارند، ولی وقتی ارشاد مردم مطرح می‌شود، از آن سر باز می‌زنند و تقیه را واجب می‌دانند!

جواب این‌قبه این است که ائمه ما هیچ‌گاه در ارشاد کسانی که در طلب آن بوده‌اند تقیه نکرده‌اند. آنان حقایق را همواره برای مردم بیان نموده و با تبیین حلال و حرام همیشه مردم را به سوی حق تحریک و دعوت کرده‌اند.

طهری

فهرست منابع
- ۲۱ -
۱۳۸۱

اما جمع اموال نیز از باب تناول نبوده است، بلکه ائمه فریضه الهی یعنی «خمس» را از آنها طلب نموده‌اند تا آن را طبق دستور الهی در جای خود مصرف کنند. این عمل نیز براساس کتاب و سنت و از وظایف امام است. اگر در این کار اشکالی وجود داشته باشد، باید به پیامبر ﷺ نیز طعن بزنید؛ چون ایشان آغازگر این مسئله و اولین کسی بود که قضیه خمس را مطرح فرمود. آیا ائمه زیدیه به جمع‌آوری خمس، خراج فی، معادن و... در صورتی که قیام کنند و غالب شوند می‌پردازند یا خیر؟ اگر اقدام نکنند، خلاف دستور اسلام عمل نموده‌اند، و اگر اقدام کنند، همین طعن شما بر آنها نیز وارد است.

۹- ۲. مسئله مهدویت

عمده اشکالات ابوزید در باب مهدویت است. وی اعتقاد امامیه به «امام غائب» را غیرمعقول و ناموجه می‌داند. ایشان ابتدا اساساً در وجود امام عصر (عج) خدشه وارد می‌کند و می‌گوید امامیه چون به حسن بن علی (امام عسکری علیه السلام) رسیدند برای او پسری ادعا نمودند و او را «خلف صالح» نامیدند، و این پسر پیش از پدرش مرد.

تا این قسمت جواب ابن‌قبة این است که ادعای امامیه بدون دلیل نبوده است، بلکه درباره وضعیت امام عصر (عج) و غیبت او و اختلاف مردم درباره او و همه مسائل مطرح درباره آن حضرت قبلاً از اسلاف خود چیزهایی شنیده بودند و کتابهای ایشان (اسلاف امامیه پیش از عصر غیبت) در معرض دید همگان است و می‌توانید با مراجعه به آنها مسائل موجود درباره غیبت را مشاهده کنید.

مسئله دیگری که ابوزید در این زمینه مطرح می‌کند، «شناخته شده بودن» امام است. ایشان تأکید دارد که زیدیه امامت را برای کسی که ناشناخته باشد جایز نمی‌داند و راهی برای شناخت امام زمان مورد ادعای امامیه نیست. کسی که ناشناخته باشد، گویا معدوم است و امامت برای معدوم جایز نیست.

جواب ابن‌قبة این است که ما از طریق روایات پیامبر اکرم ﷺ پی بردیم که از میان عترت کسانی هستند که به تأویل کتاب و احکام الهی آشنایند و نیز می‌دانیم که به فردی که قرآن را برای ما تفسیر کند و حلال و حرام را برای ما روشن سازد نیازمندیم. این حقیقت را نیز می‌دانیم که علم به حلال و حرام فقط در فرزندان امام حسین علیه السلام وجود دارد و مخالفان آنها (اهل سنت و...) چون به قیاس و استنباط و اجتهاد در فرائض سمعی اعتماد می‌کنند، اهل علم نیستند.

فرزندان امام حسین علیه السلام را که ما به عنوان امام می‌شناسیم، هر کدام پس از خود به امامت دیگری نص نمودند تا به امام حسن عسکری علیه السلام رسید. هنگامی که آن حضرت رحلت نمودند و نصی ظاهر نشد [!؟] و از یک سو ما می‌دانستیم که «خلف» پس از اوست، به کتبی که پیش از

این جریان نوشته شده بود و اسلاف ما امر غیبت را در آنها متذکر شده بودند مراجعه نمودیم و روایاتی را دیدیم که به مسئله «خلف» پس از امام حسن علیه السلام اشاره داشتند. این روایات دلالت داشتند که خلف از میان مردم غائب خواهد شد و شیعه در مورد او اختلاف می‌کنند و به حیرت می‌افتند. پیداست که اسلاف ما علم غیبت نمی‌دانستند، بلکه این مسائل را ائمه علیهم السلام از اخبار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای آنها بیان کرده بودند. بنابراین، از این طریق وجود و غیبت امام عصر (عج) برای ما ثابت می‌شود.

ابوزید برای تردید بیشتر در باب مهدویت به آیه «و کنت علیهم شهیداً ما دمت فیهم»^۶ استدلال می‌کند که امام شهید بر امت و شاهد بر اعمال آنهاست. و کسی «شهید» شمرده می‌شود که به خیر دعوت کند و به اصره معروف و نهی از منکر بپردازد و به جهاد قیام کند، نه اینکه شخص ناشناخته‌ای باشد؛ زیرا شهادت بر آنچه عیان است واقع می‌شود نه بر غیب.

این قبه می‌گوید این اشکال می‌تواند از سوی معتزله باشد که هر دو فرقه (زیدیه و امامیه) را مورد سؤال قرار می‌دهد. چون ما می‌گوییم عترت ظاهر نیست و کسانی را که از عترت مشاهده نمودیم برای امامت صلاحیت نداشتند، و جایز نیست که خداوند ما را به تمسک به کسانی امر کند که نه ما می‌شناسیم و نه گذشتگان ما می‌شناختند. کسانی که در زمان خود از عترت مشاهده می‌کنیم نیز صلاحیت امامت ندارند و آنانی هم که غایب هستند بر ما حجت ندارند. بنابراین، «حدیث ثقلین» آن معنایی را ندارد که در دل زیدیه و امامیه می‌گذرد. معتزله می‌توانند بگویند آنچه از کتاب جدا نمی‌شود، خبری است که قاطع عذر باشد و چنین خبری مثل خود قرآن ظهور خواهد داشت و قابل انتفاع خواهد بود و تمسک به آن ممکن است. اما ما کسی از عترت را مشاهده نکردیم که عالمی باشد که اقتدا به او ممکن باشد. چیزی که مشاهده کردیم این بود که هر یک به مذهبی فرا می‌خواند و اقتدا به دو فرد مخالف هم باطل است.

آنچه باید مورد توجه ما باشد این است که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله ما را به تمسک به عترت امر فرمود، طبق عقل، عرف و سیره درمی‌یابیم که مراد حضرت، علما، اتقیا و نیکان از عترت بوده است نه جهال. پس آنچه بر ما واجب است این است که ببینیم علم به دین، فضل، زهد، حلم، استقلال به امر و... در چه کسی جمع شده است تا در کنار کتاب خدا به او تمسک کنیم.

اشکال

ممکن است این خصوصیات در دو فردی که یکی زیدی و دیگری امامی است جمع شود. در این صورت تکلیف چیست؟

جواب

این مسئله اتفاق نخواهد افتاد و اگر هم اتفاق بیفتد، تشخیص - امام واقعی آسان است: امام با نص امام قبلی و نیز ظهور کراماتی در علم او - چنان که در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام در «یوم

طهر

شماره ۲۱ - بهار ۱۳۸۶

النهر» اتفاق افتاد - قابل تشخیص است. یا در مذهب یکی از آن دو چیزی ظاهر می‌شود که پی می‌بریم اقتدا به او جایز نیست. چنان که ائمه زیدیه به اجتهاد و قیاس در واجبات سمعی و احکام اعتماد می‌کنند و این امر می‌رساند که آنها امام نیستند. البته مراد ما از این سخن «زید بن علی علیه السلام» و امثال ایشان نیست، زیرا آنها ادعای امامت نکردند و فقط به کتاب خدا و «الرضا من آل محمد علیه السلام» دعوت کردند که دعوت حقی بود.

اما در مورد اینکه گفته شد خداوند چگونه کسی را شهید قرار می‌دهد که نه دیده شده و نه امر به معروف و نهی از منکر کرده است، باید گفت: معنای «شهید» نزد امامیه چیزی نیست که زیدیه می‌گوید. اگر به امامیه ایراد می‌گیرید که شخص غائب و ناشناخته را امام می‌دانند، از خود زیدیه می‌پرسیم که امام شهید از عترت در زمان ما کیست؟ اگر بگویند او را نمی‌شناسیم، همان اشکال خود ابوزید وارد می‌شود. اگر کسی را نام ببرند نیز می‌گوییم ما صورت مبارک او را ندیدیم، پس چگونه امام و شهید بر ما باشد؟! اگر بگویند این ضرری به امامت او نمی‌رساند و سبب شناخته نبودن او ستمگران و قلت اعوان و انصار است، می‌گوییم استدلال ما نیز همین است و این عین همان غیبتی است که امامیه معتقد است.

۳. اعتراضات ابن‌قبة بر زیدیه

ابن‌قبة رازی ضمن دفع شبهات ابوزید علوی، اعتراضات و اشکالاتی را نیز بر زیدیه وارد می‌کند که ذیلاً به آنها اشاره می‌شود.

۱ - ۳. زیدیه و مسئله جهاد و امر به معروف

ابن‌قبة متذکر می‌شود که ابوزید بر مسئله جهاد و امر به معروف و نهی از منکر بسیار تأکید نموده، به گونه‌ای که تارک جهاد را خارج از اهل حق می‌داند. می‌توان درباره دیدگاه زیدیه در باب جهاد و امر به معروف و نهی از منکر چند سؤال مطرح کرد:

الف. چرا امروز ائمه و علمای زیدیه خروج نمی‌کنند؟ چرا خانه‌نشین شده و تنها به اعتقاد مذهبی اکتفا کرده‌اند؟

ب. زیدیه در منازل و خانه‌های خود امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کنند و به جهاد نمی‌پردازند، در حالی که در همین مسئله بر ما خرده‌گیری می‌کنند! و این نهایت حمله بدون دلیل و بهترین شاهد بر عصیت آنان است.

ج. ابوزید می‌گوید خداوند بر رسول خدا ﷺ ترک امر به معروف و نهی از منکر را واجب نمود تا اینکه حضرت دارای اعوان و انصار شد. سپس با استشهدا به برخی از آیات قرآن گفته است که هر کس از سابقین به خیرات، از مجاهدان در راه خدا و از واعظان به امر به معروف و

نهی از منکر نباشد و در این زمینه تلاش نکند، به نفس خود ستم کرده است. حال سؤال ما این است که امام شما از کدام قسم است. اگر بگویند از مجاهدان است، می‌پرسیم: او کیست و کی جهاد نموده است؟ اگر بگویند امام در صورتی دست به این کار می‌زند که اعوان و انصاری او را یاری کنند، می‌پرسیم: آیا امر و نهی او را کسی شنیده است؟ اگر بگویند اولیا و خاصه‌اش شنیده‌اند، می‌پرسیم: اگر این سخنان همه صحیح باشد، چرا بر امامیه ایراد می‌گیرید و کتاب **الاشهاد** را تألیف می‌کنید؟ آیات قرآن را برای چه کسی می‌خوانید و حکم وجوب جهاد را برای چه کسی بیان می‌کنید؟

د. زیدیه قبول دارند که در میان ائمه حق کسی از امیرالمؤمنین علیه السلام افضل نیست و نیز می‌پذیرند که بعد از شرک و کفر، منکری بزرگ‌تر از کار اهل سقیفه وجود ندارد. حال می‌پرسیم که آیا زیدیه به امریه معروف و نهی از منکر آگاه‌ترند یا امیرالمؤمنین علیه السلام. اگر بگویند امیرالمؤمنین علیه السلام داناتر است، می‌پرسیم: چرا حضرت به جهاد با اهل سقیفه نپرداخت؟ به هر دلیلی که حضرت جهاد را ترک کردند، بقیه ائمه امامیه نیز به همان دلیل جهاد را ترک نمودند. مردم همه می‌دانند که در آن روز باطل قوی و اعوان شیطان بسیار بود و امکان جهاد وجود نداشت.

۲-۳. اجماع و انعقاد امامت

ابوزید در باب صحت امامت به مسئله اجماع اشاره کرده و گفته است امام با اجماع شناخته می‌شود. باید پرسید چگونه اجماع حاصل شود، در حالی که اگر امام مورد نظر امامی باشد، زیدیه نمی‌پذیرند و اگر زیدی باشد، امامیه نمی‌پذیرند. اگر برای امامیه هم اعتباری قائل نشوید، خود زیدیه به معتزله و مثبتیه تقسیم می‌شوند. معتزله زیدی هم دو دسته‌اند: قائلان به اجتهاد و مخالفان اجتهاد. بالاخره اجماع معتنابهی حاصل نمی‌شود، مگر اینکه اجماع ابوزید و اصحاب او برای صحت امامت کافی باشد!

۳-۳. علم ائمه زیدیه

آیا امروز نزد ائمه زیدیه علم به حلال و حرام وجود دارد یا خیر؟ اگر علم هست قطعاً غیر از آن چیزی است که در اخبار متواتر وجود دارد. حال این علم امام زیدیه مثل همان چیزی است که نزد شافعی و ابی‌حنیفه است یا با آن متفاوت است؟ اگر مثل آنهاست چه نیازی به علم امام زیدیه وجود دارد که کسی هم آن را نشنیده است، در حالی که شافعی و ابوحنیفه همه را نوشته و ثبت کرده‌اند. اگر علم امام زیدیه با علم شافعی و ابوحنیفه متفاوت است، باید گفت خلاف آنچه نزد این دوست نص مستخرجی است که جماعتی از مشایخ معتزله ادعا می‌کنند که اشیا همگی در اطلاق عقول است، مگر آنچه در خبر مقطوع (طبق مذهب نظام و اتباعش) وجود دارد؛ یا اینکه

طهری

دوره ۲۱ - بهار ۱۳۸۶

مثل امامیه است که می‌گویند احکام همگی منصوص است (منصوص در جملاتی که اگر کسی آنها را بفهمد احکام را بدون قیاس و اجتهاد درک می‌کند). اگر زیدیه بگوید آنچه در نزد امام ماست با همه اینها متفاوت است، باید پرسید: این علم کجاست و آیا احدی آن را از امام شما نقل کرده است که بتوان به دین و امانت او اطمینان کرد؟ ما زمانهای طولانی با شما زندگی کردیم، ولی از آن علمی که شما ادعا می‌کنید اثری نیافتیم. در حالی که شما تقیه را جایز نمی‌دانید، پس چرا امامتان علمش را نشر نمی‌دهد؟

۴ - ۳. منصوص بودن امامت

آیا جایز بود که رسول خدا ﷺ از دنیا می‌رفت و به خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و عترت نص نمی‌فرمود؟ اگر بگویید جایز بود، چه فرقی میان شما و معتزله، خوارج و مرجئه باقی می‌ماند؟ اگر بگویید جایز نبود، امامیه هم ترک نص را در حق ائمه بعدی جایز نمی‌داند، زیرا اگر نص در زمانی واجب باشد، در همه زمانها واجب خواهد بود. زیرا عللی که موجب وجوب نص می‌شود در هر زمان وجود دارد.

۵ - ۳. حجت عترت

وجه حجت قرار دادن عترت از نظر زیدیه چیست؟ طبق دیدگاه زیدیه عترت امتیازی بر سایر امت پیدا نمی‌کند، چون از نظر آنان در خبر واحدی که عترت نقل می‌کند نیز احتمال تعدد خطا و سهو وجود دارد. همچنین زید مسئله‌ای را که در خبر متواتر و خبر واحد نباشد با قیاس و استنباط حل می‌کنند. اگر بگویند اجماع عترت حجت است و خبر متواتری که عترت نقل کند نیز حجت خواهد بود، می‌گوییم اجماع و خبر متواتر امت نیز حجت است. پس بین امت و عترت هیچ تفاوتی نمی‌توان یافت. در این صورت حدیث ثقلین نیز بی‌فایده خواهد بود، مگر اینکه در آن کسی باشد که حجت در دین است (امام در آن مشخص شده باشد) و این همان سخن امامیه است.

۶ - ۳. صلح امام حسن علی علیه السلام

آیا زیدیه صلح امام حسن علی علیه السلام با معاویه را صحیح می‌دانند یا تخطئه می‌کنند؟ اگر آن را صحیح بدانند، به تناقض در عقایدشان گرفتار می‌شوند، چون حضرت طبق موازین زیدیه جهاد و امریه معروف و نهی از منکر را ترک نمودند. اگر بگویند چون مردم حضرت را تنها گذاشتند و ایشان بر نفس خود ایمن نبودند و کسی از اهل بصیرت نبود که در برابر معاویه و پیروانش مقاومت کند، می‌پرسیم: اگر امام حسن علی علیه السلام با وجود لشکر پدرش و با وجود خطبه خوانیهای عده‌ای بر منابر و از نیام کشیدن شمشیرها و اعلام آمادگی برای جهاد، معذور باشند، چرا امام

صادق علیه السلام معذور نباشد در حالی که دشمنان او چند برابر لشکر معاویه بود و صد نفر از شیعیانش هم نبودند که فن و فنون جنگ و محاربه را خوب بدانند و به جهاد بپردازند؟ علاوه بر این، وقتی قیاس زیدیه صحیح باشد، باید زید بن علی علیه السلام افضل از حسن بن علی علیه السلام باشد، چون زید به جهاد پرداخت و امام حسن علیه السلام جهاد را ترک نمود. در قبح و بطلان مذهب زیدیه همین بس که به تفضیل زید بن علی علیه السلام بر امام حسن علیه السلام منجر می‌شود.

۷-۳. تأویل قرآن

هر کس که زیدیه مدعی امامت اوست، در تأویل قرآن به استنباط و قیاس و اجتهاد عقیده دارد، در حالی که شناخت و تأویل قرآن با این روش ممکن نیست. استنباط زمانی ممکن بود که قرآن به «زبان واحدی» نازل می‌شد. اما قرآن به لغات زیادی وارد شده و مسائلی در آن وجود دارد که جز با توقیف شناخته نمی‌شود.

ممکن است زیدیه بگویند آنچه باید با توقیف شناخته شود، به پیامبر صلی الله علیه و آله سپرده شده و آنچه با استنباط شناخته می‌شود به علما واگذار شده است و قرآن نیز برخی آیاتش برخی دیگر را تفسیر می‌کند؛ بنابراین به توقیف نیازی نیست.

اما این سخن باطل است، چون گاهی از یک آیه دو تفسیر متفاوت و متضاد می‌شود که هر دو تأویل نیز از نظر قواعد لغوی مشکلی ندارند و می‌توان به هر دو تعدد نمود. آیا در این صورت می‌توان هر دو تأویل را صحیح دانست؟ متکلم حکیم هیچ‌گاه سخن متضاد نمی‌گوید. ممکن است گفته شود که در قرآن چیزی وجود دارد که بر یکی از مرادها دلالت کند و آگاهان به قرآن با تدبر می‌توانند معنای مورد نظر را به دست آورند.

در جواب باید گفت که آیات قرآن به این سادگی که شما ادعا دارید نیست و در تأویل آنها بین عالمان دین و دانیان لغت همواره اختلاف وجود داشته است. اگر آیات قرآن همدیگر را به گونه‌ای تفسیر می‌کردند که احتمال تأویل وجود نمی‌داشت، آنها که در تأویل آیات اختلاف می‌کردند باید معاند می‌بودند و سستی کارشان با کوچک‌ترین تلاش آشکار می‌شد. پس قرآن حتماً نیازمند مترجم و مفسری است که مراد خداوند را بداند و از آن خبر دهد.

سخن پایانی

از مجموع اعتراضات ابوزید علوی و جوابهای ابن‌قبة رازی این نکته به دست می‌آید که اندیشه امامت در میان زیدیه معجونی از عقاید شیعی و سنی است. آنان در اینکه امام باید از میان عترت باشد با امامیه اتفاق نظر دارند، اما زیدیه علاوه بر شرط فاطمی بودن امام، بر مسئله شوری

طرح

سال ۱۳۸۶ - شماره ۲۱ - بهار ۱۳۸۶

و بیعت نیز تأکید دارند و در تعبیر ابوزید به عنوان شرط بودن «اجماع» به این امر اشاره شده است که این خود تحت تأثیر اندیشه اهل سنت است (اجماع اهل حل و عقد).

زیدیه و امامیه بر این نقطه توافق دارند که پیامبر ﷺ عترت خود را جانشین خود قرار داد. اما برداشت زیدیه در این مورد کاملاً متفاوت با برداشت امامیه است. از دیدگاه زیدیه امامت به صورت عام در میان عترت است و کسی بشخصه به عنوان امام معرفی نشده است. در باب معنا و مصداق عترت نیز زیدیه معتقدند که عترت فرزندان فاطمه علیها السلام است (چه حسنی و چه حسینی)؛ در حالی که از نظر امامیه عترت در لغت معنایی عام‌تر از این دارد، ولی با تمسک به روایات منقول از رسول اکرم ﷺ در می‌یابیم که فقط برخی از عترت شایستگی امامت دارند (فرزندان امام حسین علیهم السلام). پس زیدیه از آغاز دامنه عترت را محدود می‌گیرند، ولی امامیه با پذیرش معنای گسترده عترت، آن را تخصیص می‌زنند و امامت را در شاخه‌ای از عترت منحصر می‌دانند و دلیل این کار هم روایات منقول است.

تفاوت عمده دیگر زیدیه و امامیه در مسئله جهاد و امر به معروف و نهی از منکر آشکار می‌شود. طبق نظر زیدیه، در هر شرایطی این مسئله واجب و یکی از شرایط اساسی صحت امامت است. ولی از نظر امامیه این امر زمانی واجب می‌شود که شرایط و مقتضیات آن فراهم باشد. خرده‌گیری و اعتراضات زیدیه در این باب و نکوهش امامان شیعه از سوی زیدیه به خاطر ترک جهاد و خروج تا اندازه‌ای بود که امامان ما می‌گفتند «الزیدیه اشدّ علينا من النواصب». یا مرحوم صدوق رحمه الله می‌گویند: «و هی اشدّ الفرق علينا».^۷

تفاوت مهم دیگر زیدیه و امامیه در باب مهدویت است که طبق عقاید زیدیه و در باب امامت و لزوم خروج و قیام امام، جایی برای اعتقاد به امام غائب باقی نمی‌ماند.

البته این نکته را نیز باید یادآور شد که همه فرق زیدی نسبت یکسانی با امامیه ندارند. بعضی فرق اولیه زیدیه همانند جارودیه، به امامیه نزدیک‌اند و در باب خلافت نه تنها خلافت ابوبکر، عمر و عثمان را نمی‌پذیرند، بلکه به تکفیر ایشان پرداخته‌اند. از سوی دیگر دو فرقه دیگر از فرق اولیه زیدیه (صالحیه و سلیمانیه) بیشتر به اهل سنت نزدیک‌اند و خلافت خلفای راشدین را نیز می‌پذیرند. حکومت‌هایی که زیدیه در طول تاریخ اسلام برپا نموده‌اند، هم در دیدگاه سیاسی و هم در معارف فقهی‌شان به امامیه نزدیک‌اند و این حکومتها در واقع امتداد همان فرقه جارودیه هستند. مثل حکوت ادریسیان در مغرب (۱۷۲-۲۲۳ق)، امام قاسم رسی در حجاز (۱۷۰-۲۶۴ق)، امام ناصر اطروش و جانشینان او در دیلم و طبرستان (۲۸۴-۳۵۵ق) و هادیان تا سال اعلام جمهوری در یمن (۱۹۶۲م). جریان دیگری که به اهل سنت نزدیک بود و امروز به دام وهابیت افتاده‌اند، جریانی است که آن هم در یمن حضور داشته و علمای سرشناس‌شان عبارت‌اند از: ابن

مرتضی (۷۶۳-۸۴۰ق)، ابن‌الوزیر (۷۷۵-۸۴۰ق)، ابن‌الامیر (۱۰۹۹-۱۱۸۲ق) و محمدبن علی شوکانی (۱۱۷۲-۱۲۵۰ق). پیروان این جریان امروز به صورت کامل وهابی شده‌اند. در مورد پاسخ‌ها و نیز اعتراضات ابن‌قبة رحمه نیز ملاحظاتی وجود دارد که فقط به چند نکته اشاره می‌شود:

۱. ایشان در آغاز زیدی مذهب بوده و زمانی که به مذهب امامی گرویده است، باز هم برخی تعلقات و تأثر از آیین پیشین در وی باقی‌مانده و در تحلیلهای وی تا حدی نمایان است.

۲. ایشان با گرایش اخباریگری به نقد زیدیه پرداخته است، چنان که خود مرحوم صدوق رحمه نیز همین گرایش را دارد. این نکته در سراسر مباحث کتاب **نقض کتاب الاشهاد** پیدااست. به عنوان مثال، در باب تأویل قرآن، ایشان فقط از راه توقیف تأویل قرآن را ممکن و علم به تفسیر قرآن را منحصر در امامان معصوم علیهم‌السلام می‌داند. در حالی که عقلگرایان امامیه این عقیده را مردود می‌دانند و اگر شیخ مفید یا سیدمرتضی رحمه به نقض اعتراضات ابوزید می‌پرداختند، شاید روندی متفاوت با آنچه ابن‌قبة رحمه پیموده است، طی می‌کردند. در این زمینه شاید اشاره به سخنان علامه طباطبایی رحمه در مورد تأویل و تفسیر قرآن خالی از فایده نباشد:

طبر

به نحوی که از بیانات پیشوایان شیعه روشن و هویدااست، قرآن با قرآن تفسیر می‌شود، یعنی قرآن شریف در تأدیه مقاصد خود، هیچ‌گونه نیازی به ضم ضمایم خارجیه نداشته، و منظور ابتدایی و نهایی هر آیه، از خود همان آیه به تنهایی، یا به انضمام آیات دیگر مربوط به خوبی و روشنی پیدااست. و بیانات اهل بیت علیهم‌السلام که طبق دستور پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در تفهیم آیات قرآنی باید به آنها رجوع کرد، تنها جنبه تعلیمی و تربیتی و یاد دادن روش تفسیر حقیقی و صحیح را دارد. نه اینکه قرآن شریف، در بیان مقاصد عالی خود گنگ و غیر کافی بوده، و مقاصد مرموزه او را به طریق کشف رمز، ائمه اهل بیت علیهم‌السلام کشف کرده باشند...^۸

۳. در باب امامت حضرت مهدی (عج)، طبق نظر ابن‌قبة، امام حسن عسکری علیه‌السلام به امامت فرزندش نص نفرمود و امامیه پس از آنکه به حیرت افتادند، با مراجعه به کتب پیشینیان خود و مشاهده روایات به امامت آن حضرت علم پیدا کردند. در حالی که اگرچه امام عسکری علیه‌السلام به خاطر تقیه و خوف بر جان حضرت مهدی علیه‌السلام از سوی حکومت وقت، ولادت آن حضرت را مکتوم داشت و در وصیتنامه خود نیز چیزی نفرمود، ولی قبلاً امامت فرزندش را اعلام فرموده بود و حداقل تعداد اندکی مثل ابوهاشم جعفری، احمدبن اسحاق، حکیمه و خدیجه، عمه‌های امام یازدهم علیه‌السلام از این موضوع باخبر بودند.^۹

امام عسکری علیه‌السلام به موسی بن جعفر بغدادی فرمود:

گویا شما را می‌بینم که در جانشین من اختلاف کرده‌اید. ولی آگاه باشید هر کس به امامان بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله ایمان داشته باشد، اما امامت فرزند مرا منکر شود، مانند کسی است که نبوت تمام پیامبران را قبول کند، ولی پیامبری محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله را انکار کند، در صورتی که منکر آن حضرت مثل کسی است که تمام پیامبران را منکر شود؛ زیرا اطاعت آخرین امام ما مثل اطاعت اولین امام ماست. پس هر کس آخرین فرد ما را منکر شود مانند کسی است که اولین امام را انکار نموده باشد. بدانید که غیبت فرزندم چنان طولانی می‌شود که مردم در شک واقع می‌شوند، مگر افرادی که خدا ایمانشان را نگهداری کند.^{۱۱}

بیست و یک حدیث دیگر نیز در این زمینه وجود دارد. پس امام عسکری علیه السلام نه تنها موضوع امامت فرزند خود را مسکوت نگذاشت، که بسیار هم بر آن تأکید نمود. برخی از پیروان حضرت عسکری علیه السلام به خوبی از این امر آگاه بودند، نه اینکه بعد از وفات حضرت عسکری علیه السلام به جست و جوی روایات و کشف امام پس از عسکری علیه السلام در لابلای کتابها پرداخته باشند.

۴. اگرچه علم غیبت ذاتاً مخصوص خداوند است، اما به عقیده امامیه، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نیز در موارد خاصی به وسیله لطف الهی و اذن خداوند از غیب آگاه می‌شوند. اما ابن‌قبة در پاسخ ابوزید، اساساً امکان آگاهی ائمه از غیب را منکر می‌شود و به صورت مطلق علم غیب ائمه را مردود می‌شمارد.

این بر جای شگفت است که مرحوم صدوق رحمته الله فقط سخنان ابن‌قبة را نقل کرده و در هیچ‌جا به تصحیح یا نقد گفتار وی نپرداخته است. گویا وی بینش ابن‌قبة را به صورت کامل می‌پذیرد و ناراستی و نارسایی در آن نمی‌بیند.

۵. برخی اشکالات ابن‌قبة بر زیدیه نیز تا حدودی نپخته است. به عنوان نمونه، وی اعتقاد زیدیه درباره وجوب قیام و جهاد بر امام را با اعتقادشان به امامت امام حسن مجتبی علیه السلام در تناقض می‌بیند، درحالی‌که زیدیه صلح امام حسن علیه السلام را مانع امامت و حقانیت ایشان برای کسب منصب امامت نمی‌دانند و برای این مسئله توجیه دارند. ایشان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام این حدیث را نقل می‌کنند که حضرت فرمود: «ها امامان قاما اوقعدا»^{۱۲}

پی‌نوشتها:

۱. ر. ک. به: منصور بالله عبدالله بن حمزه، العقد الثمين في احكام العترة الطاهرين، صص ۱۹۵ - ۱۹۶؛ ۲.
۲. الامام القاسم بن ابراهيم الرسی، مجموع کتب و رسائل، ج ۲، صص ۱۹۲ - ۲۱۵.
۳. شيخ صدوق، کمال الدين و تمام النعمة، ص ۹۶.
۴. اگرچه صراحتاً این جمله در عبارت ابوزید نیامده است، ولی از مجموع سخنان ایشان و نیز سخنان علمای دیگر زبديده در موارد گوناگون، این مسئله قطعی به نظر می‌رسد.
۵. یس: ۲۱.
۶. توبه: ۳۴.
۷. مائده: ۱۱۷.
۸. شيخ صدوق، کمال الدين، ص ۹۶.
۹. علامه طباطبائی، شيعه (مصابحه با هانری کرین)، ص ۵۳.
۱۰. کمال الدين، ص ۴۳۵؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۵۲۷.
۱۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۶۱؛ اثبات الهداة، ج ۶، ص ۴۲۷.
۱۲. الامام القاسم بن ابراهيم الرسی، مجموع کتب و رسائل، ج ۲، ص ۱۸۶.



مرکز تحقیقات کاپتور علوم اسلامی

طهر

سال ششم - شماره ۲۱ - بهار ۱۳۸۶